



۲۰۲۰/۱۲/۱۵

م، نعیم بارز

«نخستین فستیوال فیلم»

و اشک ریزی خانم صحرا کریمی!

محترمه خانم کریمی، رئیس افغان فیلم و به گفته خود او سینماگر، باید بپذیرند که گاهی برای نو آوری، یگان ویرانی لازم است. هر چیز قیمتی دارد و سینمای فرسوده شکست کرده پارک شهرنو کابل که به لانه تریاکی ها مبدل شده بود و دارای هیچ اثر هنر معماری و تاریخی نبود، امرالله صالح معاون اول ریاست جمهوری دستور ویرانی سینمای مذکور را که سقف آن در حال فرو ریختن بود صادر نمود. در موقع ویرانی خانم کریمی در آنجا حاضر شده و نمی خواست آن را ویران نمایند. اما خانم کریمی رئیس افغان فیلم آنقدر در مخالفت به ویرانی سینمای مذکور اصرار ورزیده و زار زار اشک می ریخت که تعجب مرا برانگیخت ولی به زودی دریافتم که درد وی در جای دیگر بوده است. او که از یک پدر تاجک و از یک مادر هزاره افغان در ایران تولد و به آنجا در خورد سالی به شوهر داده شده و بعد از دو بار ازدواج طلاق گردیده است، دریافتم که غم اصلی وی همین و چیز های دیگری بوده که روان او را آسیب رسانده است. والی برای یک تعمیر در حال فرو ریختن چرا فقط یک خانم برایش آنقدر ناله و اشک ریزد.

خانم کریمی قبل از ویرانی سینما پارک در یک مصاحبه با یکی از خبرنگاران که پرسیده بود شما ازدواج کرده یا خیر؟ گفت: نه زیرا همه مردان افغان بد هستند و هیچ مرد خوب در افغانستان وجود ندارد. بار دیگر از او پرسیده شد، آیا خواهر تان ازدواج کرده؟ گفت بلی خوش بختانه با یک مرد خارجی ازدواج کرده است. خواننده محترم توجه کنید به این طرز دید هنرمندی که مدعی داشتن دیپلم دوکتورای هنر و سینما گر است تا این حد تبعیض و با ذهنیت مطلق گرایی مبتلا بوده، معلوم میشود که حتی به صورت آفاقی هم اطلاع و درک نسبی درستی از تاریخ تحول جوامع و جامعه شناسی ندارد و الی چنین حکمی در مورد همه مرد های افغان صادر نمی کرد و تبعیض بین مرد خارجی و افغان و میان زن و مرد افغان قایل نمی بود. نمی دانم با چنین افکار و اندیشه مطلق سیاه یا سفید دیدن پدیده ها در کار سناریو نویسی و فیلم سازی چه خواهد کرد؟

خانم کریمی خیال نکند که من آدم فاقد عاطفه هستم و از نابودی اثر هنری یا ساختار قدیمی و تاریخی روح و روانم منزجر نمی شود و به مرگ هیچ کسی اشکی به چشم حلقه نمی زند، نه این طور بی احساس و منجمد نیستم، بار ها اشک ریخته ام و حتی به مرگ یک پشک هم گریسته ام.

در دوران چهل سال جنگ های افغانستان بسیار دوستانم را از دست داده و شاهد کشته شدن جوان های از خانواده خود نیز بوده ام، من در وقت حاکمیت طالبان از فرانسه همراهی یکی از خواهر زاده هایم به افغانستان رفته از باغ علمبردان که سال ها در آنجا زندگی کرده بودیم، دیدن کردیم، خانه ها در اثر راکت باری ویران شده بودند و از ساکنین سابق

کسی باقی نمانده بود، بازار پر جوش و خروش قبل از جنگ ها به کوت های خاک خاموش مبدل شده بودند، مردم چوب های خانه ها را برای سوخت پخت و پز و گرم کردن خود برده بودند. یک نفر از یک دوکان ویران شده بیرون آمد و مرا به نام صدا زد، او را نشناختم خودش دانست و گفت من حاجی امین دوکاندار هستم. وضع وی بسیار رقت انگیز بود، قصه ای کشته شدن و زندانی شدن کسانی را نمود که باهم می شناختیم از او چیزهای دیگری هم پرسیدم و سر جایم ایستاده به فکر فرو رفتم، خاطرات گذشته چون کودکان مادر مرده از پیش چشمانم رژه رفتند، غمگین و از خود بی خود شده بودم، اما غمی که از ویرانی تندیس بامیان که در دوران امنیت با دوستانم آن را از نزدیک دیده بودم غمگین تر نبود، از ویرانی تندیس بامیان رنجی که به من دست داده تا امروز فراموشم نشده، هر وقت نامی از بامیان برده می شود، بی اختیار غصه به دلم راه می یابد.

خانم کریمی من سینمای پارک را بیشتر از شما می شناختم شاید در آن وقت که من و دیگران به سینمای پارک شهرنو رفته و از فیلم های غربی دیدن می کردیم شما اصلاً در کابل وجود نداشتید ما کابلی ها بخصوص در شب های جمعه که سینمای پارک شهرنو چون مجلس عروسی جوش و خروش می داشت می رفتیم و از فیلم های آمریکایی دیدن می نمودیم، از آن خاطرات بسیار خوشی دارم و به یاد دارم آخرین فیلمی را که به نام پیر مرد دریا اثر جان اشتین به یک نویسنده آمریکایی را با دوستانم در آن سینما دیدیم ولی متأسفانه اکثراً چوکی ها خالی بودند.

من از صنعت فیلم و سینما چیزی نمی دانم اما اینقدر میدانم که من و همه انسان های در تیاتر زندگی بازیگر هستیم و نقش سینما در زندگی انسان ها از هر هنر دیگر با اهمیت تر است زیرا سینما همه هنر ها را مثل نویسندگی، نقاشی، آواز خوانی، موسیقی سخنرانی و غیر اینها را در خود دارد.

خانم کریمی حین ویرانی سینما در مقابل آن ایستاده و ضمن گریه و زاری می گوید: این را ویران نکنید، این هویت شهر کابل است. مگر نمی داند که تنها سینمای فرسوده پارک شهرنو هویت کابل و کابلان نیست. هویت اصلی کابل از لحاظ ساختمان ارگ شاهی است که خوش بختانه چون قلب کابل استوار سر جایش باقی مانده است. اما هویت اصلی دیگر کابل کوچه، پس کوچه های قدیمی کابل مثل مرادخانی، اندرابی، دروازه لاهوری؛ باغ قاضی؛ باغ علیمیران و غیره هستند که در جنگ های قدرت با راکت پرانی همراه با شصت هزار کابلی های بی وسیله و بی گناه ویران و با خاک یکسان شده اند.

به موضوع سناریوی تراژیدی ویرانی سینمای پارک شهرنو و سیلاب اشک خانم صحرا کریمی در همین محدوده بس کرده و می پردازیم به محفل اختتامیه «نخستین فستیوال فیلم» که در ارتباط به توزیع جایزه به هنر پیشگان چند روز قبل در یک شب از سوی محترم خانم کریمی و از سوی وزارت اطلاعات و کلتور در یک سالون مجلل با شأن و شوکت برگزار گردیده بود، از مهمان های هنرمند و به اصطلاح هنر دوست دعوت شده بود، فرش سرخی عریض و طویل در کنار سالون بزرگ با گنجایش چهار، پنج صد نفر پهن شده بود که از روی آن جمعی از هنر پیشگان و به اصطلاح هنر دوستان پهلو به پهلو یا جقه جقه می آمدند و به جایگاه خود در چوکی ها می نشستند، معلوم بود که از روشنی برق چندان اثری نبود و تنها برای کسانی که در صف اول قرار داشتند کمی روشنی محسوس بود و دیگران که در عقب قرار داشتند چندان دیده و تشخیص نمی شدند.

نطاق یا گوینده برنامه شخص حرفه ای که از هنر سینما و فیلم چیزی بداند نبود، گرداننده برنامه مذکور کسی که گرداننده برنامه «کاکتوس» بود او به شوخی ولی با پر رویی یگان سخن بی مزه نثار هر کدام کرده و بعضی را با یگان طنز تحقیر می نمود. چنانکه پس از چند لحظه صحبت طاهر ظهیر وزیر سرپرست، نطاق به او گفت: «کاش همین حرف هایت را که در اینجا گفתי در پارلمان می گفتی تا رأی بدست می آوردی؟ فقط اینجا بود که کمی مردم خندیدند.

خانم صحرا کریمی به حیث رئیس افغان فیلم و مسؤول بر گذاری محفل نیز حرف های زد که چندان ربطی به سینما و هنر و فرهنگ نداشت بلکه او بیشتر از تخصص خود در فیلم سازی یاد کرد، که در واقعیت امر خود را نمایش و جلوه داد. او از اولین رهبر دولتی که اولین بار به افغانستان سفر کرد از مارشال تی تو رئیس جمهور یوگسلاوی و اولین فیلم یک سفر سیاسی سخن گفت، درست نبود بلکه اولین زعيم كشوري كه به افغانستان سفر کرده و از آن فیلم برداری شده رئیس جمهور مصر جمال

عبدال ناصر بود که به افغانستان صورت گرفت و بعد از آن رفت و آمد زعمای زیاد کشور ها و همچنان از افغانستان به بسیار کشور ها بعمل آمد.

در شب اختتامیه فستیوال فیلم یکی هم مردی بود که به گمانم نقش یک انترکت را برای خندانندگان دیگران بازی می کرد، سخنان او آنقدر بی مفهوم و بی کیفیت بود که یک نفر هم نخندید. بد تر از همه اینکه قصه ای یک سفر خود را با چند نفر دوست هایش از کابل به مزار شریف کرد که در راه مواجه با طالبان شدند، طالبان آنها را از موتر پیاده کرده و به رقصیدن جبری وادار شان نموده. نمیدانم کجای این قصه ربطی به موضوع فستیوال فیلم و تأثیری برای خنده داشت؟

من که این جریان را از طریق تلویزیون می دیدم خیلی خسته شده بودم و تا اخیر نفهمیدم که مقصد شان از بر گذاری همچو یک برنامه مسخره و بی مزه چه بوده از این بی کفایتی و بی مبالاتی ها معلوم است که جایزه ها هم به بی کفایت ترین آدم ها در زد و بند قومی مذهبی و رابطه های شخصی داده شده خواهد بود؟

خلاصه با همه ساز و برگ موجود در کشور، آنچه در آن محفل و برنامه ای «اختتامیه فستیوال فیلم» از سوی ریاست افغان فیلم و وزارت اطلاعات کلتور که از طریق تلویزیون پخش شد دیدم و شنیدم و از حال زار هنر و فرهنگ کشور شرمیدم و بیشتر از پیش دریافتم که طبیعی است که از درون چنین سینما گران و فرهنگ سازان کشور به غیر از جنگ سالار، فساد پیشه دیگر هنر واقعی و اصیل و انسان صلح طالب و خواهان «دولت ملت ساز» که ضرورت کشور و آرزوی همگان است چندان تبارز نکند.

خانم میر کل صدراعظم المان به مرگ مردمش اشک می ریزد و خانم صحرا کریمی رئیس افغان فیلم کشور ما برای تعمیر کلوخی. پایان



[برای مطالب دیگر محمد نعیم بارز، اینجا کلیک کنید](#)